

تعویذ در شعر خاقانی

عباس ماهیار

استاد دانشگاه تربیت معلم

چکیده:

یکی از خصوصیات روح آدمی اندیشیدن در باره مرگ است. انسان از مرگ می‌ترسد و در جستجوی راه‌های غلبه بر آن است. حتی گفته شده است که پیدا آمدن جاودانان اساطیر- ایرانی و غیر ایرانی- نتیجه ترس از مرگ است. ظهور جادوگران و کاهنان و غیب‌گویان و فال‌بینان در پاسخ به این نیاز بوده است. و نیز می‌توان گفت که ساده‌ترین واکنش در برابر مرگ توسل به تعویذ و حرز و تمیمه است. این مقاله بر آن است که از انواع تعویذها در شعر خاقانی، به‌ویژه در اشعاری که خاقانی در رثای فرزند بیست‌ساله‌اش سروده است، سخن بگوید و چندی و چونی تعویذها را مطرح کند.

کلیدواژه‌ها: تعویذ، هیکل، حمایل، نشره، مهره، عودالصلیب.

مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، س ۱۲ و ۱۳، شماره ۴۷-۴۹، زمستان ۱۳۸۳، بهار و

تابستان ۱۳۸۴

تعویذ

تعویذ در لغت به معنی پناه دادن و در پناه آوردن (فرهنگ فارسی، محمد معین) و آنچه از عزایم و آیات قرآن و جز آن نوشته جهت حصول مقصود و دفع بلاها با خود دارند (متنهی الارب فی لغه العرب) آمده است و در اصطلاح خاص اهل فن چیزی را گویند که به قصد حفظ از آفات و بلیات و دفع گزند و مخصوصاً چشم زخم بر گردن آویخته می شود.^۱

بررسی های بیش تر در اعتقادات مردم نشان می دهد که آنان برخی تعویذها را برای دور کردن شیاطین و در امان ماندن از گزند آنان با آب زعفران و یا آب طلا و نقره آمیخته به مشک در کاغذها و یا الواح می نوشتند و نگه می داشتند و یا بر بر و بازو و گردن خود می آویختند یا می بستند.

از زعفران روی من و مشک زلف دوست تعویذ کرده ام ز من آن دیو از آن گریخت

(دیوان، ۵۶۸)

بعضی دیگر را به صورت حروف و اشکال و طلسمها بر روی کاغذ و یا الواح می نوشتند سپس در آب می شستند و آب آنها را برای رهایی از بیماری به مریضان خود می خوراندند. قسم دیگری از تعویذها را بر روی حمایل و یا لباسها نصب می کردند و سرانجام برخی شیرابه های گیاهان و یا تخم آنها را می سوزاندند و از دود آن تعویذی برای دفع چشم زخم می ساختند. خاقانی در جای جای دیوان خود، به ویژه در قصاید رثایی، به این تعویذها اشاره ها کرده است.

الف. همراه داشتنی‌ها

۱. حرز: حرز در لغت به معنی جای استوار، پناه‌گاه (فرهنگ فارسی، محمد معین) و در اصطلاح نوعی تعویذ به معنی عام آن است و مخصوصاً به ادعیه و اشیا و الواحی اطلاق می‌شود که برای حفاظت از بلیات و شرّ دشمنان و حوادث و آفات نوشته می‌شود و بیماران و سایر افراد آن را همراه دارند.

یعنی امسال از سر بالین پاک مصطفی
خاک مشک‌آلود بهر حرز جان آورده‌ام
(دیوان، ۲۵۸)

این بیت از قصیده‌ای است که خاقانی در سفر حج یا پس از اتمام آن سروده و در آن خاکی را که از بالین رسول اکرم (ص) آورده است وصف کرده است.

حرز سپاهت پیش و پس اسماء حسنی باد و بس
بر صدر اسما هر نفس انوار اسما ریخته

(دیوان، ۳۸۱)

(اسماء حسنی: نام‌های خدای تعالی است که مفسران گاهی آن اسامی را نود و نه و زمانی هزار و یک اسم شمرده‌اند و برگرفته از قرآن کریم است).

الوداع ای کعبه کاینک درد هجران جان‌گزای
شمه‌ای خاک مدینه حرز و درمان آمده

(دیوان، ۳۷۲)

شاعر بویی از خاک مدینه را درمان درد جان‌گزای هجران گفته و حرز امان نامیده است.

۲. تمیمه: تعویذ و مهره پیسه که در رشته کرده در گردن اندازند برای دفع چشم بد (لغت نامه). خاقانی گاهی شعر خود را تمیمه زینده گردن شاعران بزرگ عرب مانند حسان بن ثابت انصاری^۳ و اعشی بن قیس بن جندل^۴ دانسته است:

زهی تمیمه حسان ثابت و اعشی زهی یتیمه سبحان^۵ وائل و عتاب^۶

(دیوان، ۵۶)

و زمانی زاده قریحه خود را تمیمه عقل یاد کرده است که ابوتمام حبیب بن اوس طایی^۷ را در مقابل آن به واحزنا گفتن واداشته است:

گوهر جان وام کردم از پی تحفه تحفه بزرگ است از آن به وام برآمد
پیش چنین تحفه کو تمیمه عقل است واحزن از جان بوتمام برآمد

(دیوان، ۱۴۷)

و در بیت زیر وصف یکی از مشایخ روزگار خود را تمیمه جان خود دانسته است که ابوتمام از این وصف به لکنت زبان افتاده است:

تا وصف او تمیمه من شد به جنب من تمتام ناتمام سخن بود بوتمام

(دیوان، ۳۰۴)

(تمتام: کسی که در کلام تایی فوقانی بسیار تلفظ کند).

یادآوری این نکته شاید بی‌مناسبت نباشد که اسلام به تمیمه به سبب پناه بردن به غیرخدا و یا به دلیل انتقال آن از رسم‌های جاهلی به صدر اسلام روی خوش نشان نداده و گاهی آن را به شرک نسبت داده است.^۸

۳. هیکل: هیکل در لغت به معنی هیئت و صورت و تنه مردم است (لغت نامه) و در اصطلاح خاص اهل فن عبارت است از آنچه از آیات و

سوره‌های قرآن کریم و دعاها برای محافظت از آفات و بلاها حمایت کنند و یا بر بازو ببنند و یا از یک سوی دوش به زیر بغل جانب مقابل برند.

هیکل و نشره و حرزی که اجل باز نداشت هم به تعویذگر شعوزه‌گر باز دهید

(دیوان، ۱۶۴)

خاقانی برای مداوای فرزند بیمار خود همه راه‌ها را پیمود؛ پزشک بر بالین بیمار حاضر آورد و به صاحبان کرامت مراجعه کرد و به دعاها و اذکار و اقسام تعویذها پناه برد تا فرزند بیمارش بهبود یابد و نیافت. در این بیت به تعویذهای گونه‌گون اشاره کرده و همه آنها را قسمی شعبده دانسته و خواستار بازپس گردانیدن آن به تعویذگر شده است. شاعر در بیت زیر نیز هر هشت حرف اسم ممدوح را هفت هیکل نامیده است.

هر هشت حرف افضل ساوی^۹ است نزد من

حرزی که هفت هیکل رضوان شناسمش

(دیوان، ۱۹۵)

همچنین در بیت زیر هشت بهشت را هفت هیکل گفته و آنها را هفت

تعویذ نام ممدوح خوانده است:

در حمایل حوریان از نام او هشت جنت هفت هیکل کرده‌اند

(دیوان، ۵۱۷)

شاعر مقدس بودن عدد هفت را نیز از نظر دور نداشته است.

۴. **حمایل:** نوعی تعویذ است که بر گردن و بر و دوش کودکان و یا افراد

دیگر از دو طرف به شکل متقاطع و صلیب مانند برای حفاظت از چشم‌زخم

و یا محافظت از موجودات اهریمنی می‌آویزند. و گاهی آن را «چهل و یک بسم‌الله» نیز گفته‌اند.

حمایل گاهی به پولک‌های حلقه‌داری اطلاق شده است که از زر و سیم و آهن ساخته می‌شده‌اند و بر هر حلقه‌ای «بسم‌الله» نوشته می‌شده و همه در یک رشته کشیده، به صورت متقاطع بر تن افراد بسته می‌شده است.^۱

آنچه از کاربرد حمایل در اشعار خاقانی استنباط می‌شود این است که: اولاً: حمایل قسمی بر تن کردنی بوده است که همراه با کلاه و صدره و جیب بر تن می‌کرده‌اند و هر قسمت از اجزای لباس آذین‌های ویژه‌ای داشته است. از کله قوقه و از صدره علم برگیرید و از حمایل زر و از جیب درر بگشایید

(دیوان، ۱۶۰)

ثانیاً: همان‌گونه که مذکور شد شکل آن خمیده بوده است:

دوش چون خورشید را مصروع خاور ساختند

ماه نو را چون حمایل جفته‌پیکر ساختند

(دیوان، ۱۱۲)

ثالثاً: حمایل بیش‌تر به کودکان تعلق داشته است و احياناً تشریفی بوده است که از سوی بزرگی اهدا می‌شده است:

شب ز انجم گرد بر گرد حمایل طفل‌وار سیم‌های قل هو‌اللهی عیان انگیخته

(دیوان، ۳۹۴)

در این بیت حمایل فلکی^{۱۱} به حمایل طفل و ستارگان کمر بند دایره البروج به حلقه‌های سیمین پتر تشبیه شده است.

رابعاً: گاهی حمایل محل نصب تعویذهای مختلف آویختنی بوده است که در دنبال همین مقاله مورد بحث قرار گرفته است.

ب. همراه‌داشته‌های آویختنی

قسم دوم تعویذها، تعویذهای آویختنی غیر از نوشته‌های دعایی است. این قسم از تعویذها برخی منشأ جمادی و پاره‌ای منشأ گیاهی و بعضی منشأ حیوانی دارند.

۱. تعویذهایی که منشأ جمادی دارند:

مهره‌های پیسه و مهره‌های صدفی و حلزونی کبود و سیاه و سفید مانند: خرز و جزع و خزف و شبه و پتر و آهن منشأ جمادی دارند.

۱. ۱. مهره‌ها، مانند:

سپهر مهره بازوی بندگان تو گشت از آن قبل ز قبول فنا شده است آزاد

(دیوان، ۱۵۰)

مهرآزمای مهره بازوش جان و عقل حلقه‌به‌گوش حلقه گیسوش انس و جان

(دیوان، ۳۱۱)

این بیت در ستایش نبی اکرم (ص) است و شاعر برای رعایت رسم ادب جان و عقل را عاشق مهره بازو و انس و جان را غلام حلقه به گوش گیسوی حضرتش خوانده است.

۱. ۲. پتر: پتر پاره‌های آهن یا مس یا برنز پهن شده و احیاناً مطلقاً است و ممکن است که زرین و حتی گلین هم باشد که در آن‌ها اسما و طلسمات و دعاهایی برای حفظ جان کودکان و بیماران نقش می‌کنند.

چشم بد کز پتر و آهن و تعویذ نگشت بند تعویذ بسرید و پتر باز دهید

(دیوان، ۱۶۴)

هر حمایل که در آن تعبیه تعویذ زر است با زرش و یحک از آهن پتر آمیخته‌اند

(دیوان، ۱۱۹)

ماه نو دیدی حمایل ز آسمان انگیخته اختران تعویذ سیمین بی کران انگیخته

(دیوان، ۳۹۴)

تعویذ سیمین در بیت اخیر کنایه از ستارگان است به طریق استعاره و دلیل بر آن که گاهی پترهای سیمین نیز بر حمایل نصب می‌کرده‌اند.

۱. ۳. آهن: پاره‌های آهن نیز برای محافظت جان بیماران از آسیب موجودات اهریمنی بر حمایل بیماران آویخته می‌شده است. هنوز هم در روستاها بر بالین بستر مادرانی که وضع حمل کرده‌اند برای دور کردن آفت اجنه و موجودات موزی سیخ و یا میله آهنی گذاشته می‌شود.

جنیان ترسند از آهن لکن از عشق کفش دیده‌ها بر آهن تیغ یمان افشاندند

(دیوان، ۱۱۰)

۲. تعویذهایی که منشأ گیاهی دارند:

طلسم‌هایی که بر پوست کدو و یا بر برگ درختان نوشته می‌شد و برای دفع بلیات از بازوی طفل و یا بیمار آویخته می‌شد و مشهورتر از همه عودالصلیب منشأ گیاهی دارند.

۲. ۱. عودالصلیب

عودالصلیب یا «فاوانیا» گیاهی است با برگ‌های ضخیم و خوشه گل‌های صورتی و گاه سفید؛ این گیاه نزد اطباء قدیم هم خاصیت دارویی و هم خاصیت تعویذی داشته است و برخی پزشکان معتقد بودند که اگر ساقه‌های این گیاه بر بازوی اطفال آویخته شود از صرع در امان می‌مانند و برخی

عوام الناس را عقیده بر این بوده است که اگر چوب فاوانیا را در تعویذهای کودکان بر رشته کشند در خواب ترس بر آنان مستولی نمی‌شود (برهان قاطع).

مؤلف الابنیه عن حقایق الادویه نوشته است: «فاوانیا معتدل است به گرمی و خشکی وی علت ام‌الصبيان را نیک بود چون از کودک بیاویزی و صرع را سود دارد چون به زیر بینی بر سوزی.^{۱۲}» ابوریحان بیرونی در باب اشاره به خرافات مذاهب بحثی شایان توجه درباره فاوانیا دارد: «اعجب از حکایات مذکور این است که نصاری به چوب فاوانیا در تصحیح امر صلیب استدلال می‌کنند و می‌گویند: «چون این چوب را قطع کنی چیزی مانند صلیب در آن ظاهر می‌گردد؛ حتی این که جمعی می‌گویند این چوب را به جهت همین صلیبی که دارد به مصروع بیاویزیم سودمند خواهد بود، چنان که در قیامت مردگان دلیل است.» گویا این دسته هم از کتب طب بی‌اطلاع بوده‌اند و از حکایاتی که جالینوس فاضل در نوشته‌های خود از متقدمین بر زمان مسیح نقل کرده است غفلت کرده‌اند که پیش از عیسی هم همین چوب را ذکر کرده‌اند که برای صرع مفید است.^{۱۳}»

خاقانی عودالصلیب را بیش‌تر در تصویرهای شاعرانه به کار برده است:

محراب قیصر کوی تو عید مسیحا روی تو عودالصلیب موی تو آب چلیپا ریخته
(دیوان، ۳۷۸)

آن نازنین که عیسی دل‌ها زبان اوست عودالصلیب من خط زَنار سان اوست
(دیوان، ۵۶۴)

چو آن عودالصلیب اندر بر طفل صلیب آویزم اندر حلق عمدا
(دیوان، ۲۶)

ابیات زیر نیز نشان می‌دهد که عودالصلیب خاصیت طبی دارد و برای
درمان صرع به کار می‌رفته است:

فلک چو عود صلیبش بر اختران بندد که صرع‌دار بوند اختران به وقت زوال
(دیوان، ۱۹۷)

دهر پیر بوالفضول است ام‌صبیان یافته کز نبات فکر او عودالصلیبش یافتم
(دیوان، ۹۰۷)

کعبه را از خاصیت پنداشته عودالصلیب کز دم ابن‌الله او را ام‌صبیان آمده
(دیوان، ۳۷۰)

اثر عود صلیب و خط ترساست خطا و مسیحید که در عین خطایید همه
(دیوان، ۴۰۹)

۳. تعویذهایی که منشأ حیوانی دارند:

پوست آهو و دندان مار و چنگ گرگ و شیر و شاخ آهو و چشم حیوانی
که در عید قربان ذبح شده است منشأ حیوانی دارند و هر یک به عنوان
چشم‌پنجم و نظربند مورد استفاده قرار می‌گرفته‌اند.

برخی از این تعویذها در بیت زیر یاد شده است.

در حمایل سرو و چنگ چو سودیش نکرد چنگ شیر و سروی آهوی نر باز دهید
(دیوان، ۱۶۴)

چنگ گرگ هنوز هم به‌عنوان دافع چشم‌زخم و ترس در برخی روستاها
به کار می‌رود.

ج. تعویذهای خیساندنی برای خوردن آب آنها

در میان توده مردم چنین مرسوم بوده است که گاهی برخی تعویذها را با زغال آب (مرگب) و یا آب زعفران می‌نوشتند و با آب باران نیسانی آنها را می‌شستند و مایعی را که به دست می‌آمد «آب دعا» و یا «ماءالنشیره» و یا «نشیره آب» می‌گفتند و آن را برای دفع بلیات و امان یافتن از حوادث در خانه‌ها نگه می‌داشتند و برای بهبود بیماران به آنان می‌خوراندند.^{۱۴} و احياناً دیوانگان و مردم نزار و مشرف به موت را با آن درمان می‌کردند.^{۱۵}

خاقانی برای مداوای جراحات درون خود که از فزع حوادث زخمی شده است نعت رسول خدا را نشیره درمان خستگی‌های درون یاد کرده است:

گر جگرش خسته شد از فزع حادثات نعت محمد بس است نشیره درمان او

(دیوان، ۳۶۳)

و در ابیات زیر به مواد ترکیبی نشیره نیز اشارت کرده است:

هان رفیقا نشیره آبی یا زغال آبی بساز کز دل و چهره زغال و زعفران آورده ام

(دیوان، ۲۵۶)

خستگان دیو ظلم از خاک درگاهش به لب
نشیره کردند و به آب رخ مزعفر ساختند

(دیوان، ۱۱۴)

نشیره تعویذ امنیت و آرامش خاطر نیز بوده است:

یک جهان در فزع از سال قران^{۱۶} بینم و من نشیره امن ز قرآن به خراسان یابم

(دیوان، ۱۵)

در باره قران سال ۵۸۲ هجری در دفتر اول شرح مشکلات خاقانی^{۱۷} توضیح مستوفی داده شده است. از بیت زیر چنین پیداست که نشره برای دفع سترونی نیز مفید بوده است:

از زعفران چهره مگر نشره‌ای کنم که آبستی به بخت سترون درآورم
(دیوان، ۲۴۰)

د. تعویذهای سوزاندنی برای استنشاق بوی آنها

شناخته‌ترین این قسم تعویذها اسپند (= اسفند) است که برای دفع چشم بد دود می‌کنند. بر آتش ریختن اسفند معمولاً با سروده‌های عامیانه‌ای همراه است که مادر بزرگ و مادر خانواده آنها را زمزمه می‌کنند. کمی و یا زیادی شعله و یا دود اسفند بر شدت نظر و یا خفت آن از طرف صاحب چشم شور دلالت می‌کند. در باره این دانه‌ها که در غلاف‌های مدوری جمع می‌شوند در کتاب‌های طب سنتی نیز مطالبی آمده است و از معجون پخته و بخور و ضماد و شربت آشامیدنی آن برای مداوای برخی از بیماری‌ها سخن گفته شده است.^{۱۷}

خاقانی گاهی مطابق معتقدات عامه بر آن نگاه کرده و از تأثیر آن بر چشم بد مضمون ساخته است:

تا رخ و رای تو را در نرسد چشم بد مردم آن چشم‌ها جمله سپند تو باد
(دیوان، ۵۱۷)

این پیرزن ز دانه دل می‌دهد سپند تا دفع چشم بد کند از منظر سخاش
(دیوان، ۲۳۱)

و زمانی به خیال‌انگیزی تصویرها توجه کرده است:

در بزم عیش افروختن کوه از سماع آموختن
همچون سپند از سوختن در رقص و افغان آبدت

(دیوان، ۴۵۱)

و در بیت زیر از مؤثر واقع نشدن آن برای دفع عارضه گله کرده است:
آن زگال آب و سپندی که عرض دفع نکرد هم بدان پیرزن مخرقه خر باز دهید

(دیوان، ۱۶۴)

و در بعضی از شعبه‌های آیین مسیح سوزاندن کندر و برخی بوهای خوش
در مجاورت عزیزان از دست رفته تا هنگام تشییع آن‌ها از جمله سنت‌ها
است.

پی‌نوشت

۱. ر.ک: مقدمه جلال‌الدین همایی بر کنوز المعزمین منسوب به ابن سینا، انجمن آثار ملی، ۱۳۳۱، ص ۷۴.
۲. «ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها» (اعراف ۱۸۰)، حق تعالی را نام‌های نیکو است و او را به آن نام‌ها بخوانید. برای ملاحظه شرح پیش‌تر ر.ک: کشف‌الاسرار و عدله‌الابرار، ابوالفضل میبدی، انتشارات دانشگاه تهران (۱۳۳۳-۱۳۳۹)، ج ۳، ص ۸۰۰.
۳. ابوالولید حسان بن ثابت انصاری، شاعر معروف زمان رسول خدا(ص) و از شاعران مخضرم است که در سال ۵۴ ه.ق در ایام خلافت بنی‌امیه در گذشته است.
۴. ابوبصیر میمون اعشی بن قیس بن جندل قیسی، از شاعران دوره جاهلی و صاحب معلقه مشهور است. عمری طولانی یافته و به درک اسلام نایل شده و در سال هفتم هجری در گذشته است.

۵. سحبان بن زفر بن ایاس وائل، خطیب مشهور عرب، در عهد جاهلی به دنیا آمد و با ظهور اسلام مسلمان شد و در زمان بنی‌امیه درگذشت و معاویه او را «افصح العرب» نامید.

۶. عتاب: عتاب بن ورقاء شیبانی، از شاعران معروف عرب در قرن سوم هجری است و منوچهری در قصیده معروف خود «فغان از این غراب بین و وای او...» از او یاد کرده است.

۷. ابوتمام حبیب بن اوس طائی (۱۸۸-۲۳۱ ه. ق.)، از شاعران مشهور اوایل قرن سوم هجری است. او را یکی از سه تن شاعران جاویدان عرب گفته‌اند که ثانی و ثالث او بحتری و متنبی است.

۸. من علق تمیمه فلا تمم الله له. و: من علق تمیمه فقد اشرک. (جلال‌الدین عبدالرحمن سیوطی، الجامع الصغیر فی احادیث البشیر النذیر. دارالفکر بیروت، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۶۲۳)

۹. افضل‌الدین ساری، ظاهراً از عالمان دربار سلطان ارسلان بن طغرل بوده است که قطعه‌ای در ستایش خاقانی گفته و خاقانی در جواب او قطعه‌ای سروده و او را استاد حکمت و افلاطون یونان نامیده است:

استاد حکمت آمد و شاگرد حکم و دین کز چند فن فلاطن یونان شناسمش

(دیوان، ۱۹۴)

۱۰. ر.ک: مقدمه جلال‌الدین همایی بر کنوز المعزمین، منسوب به ابن سینا، ص ۷۵.

۱۱. خاقانی گاهی به جای فلک البروج یا منطقه البروج از ترکیب حمایل فلک استفاده کرده است:

صبح از حمایل فلک آهیخت خنجرش کیمخت کوه ادیم شد از خنجر زرش

(دیوان، ۲۱۵)

و در باره منطقه البروج ر.ک: شرح مشکلات خاقانی، دفتر اول «ثری تا ثریا»، ص ۶۰

۱۲. ابومنصور هروی، *الابنیه عن حقایق الادویه*، به اهتمام احمد بهمنیار، انتشارات دانشگاه تهران، ص ۲۴۵.
۱۳. ابوریحان بیرونی: *آثار الباقیه*، ترجمه علی اکبر داناسرشت، ابن سینا، تهران، ص ۴۰۵.
۱۴. مقدمه جلال الدین همایی بر *کنوز المعزمین*، منسوب به ابن سینا، ص ۱۰۲.
۱۵. *اقرب الموارد*: به نقل لغت نامه دهخدا.
۱۶. شرح مشکلات خاقانی: دفتر یکم، «ثری تا ثریا»، ص ۲۹۲.
۱۷. شرح مشکلات خاقانی: دفتر یکم، «ثری تا ثریا»، ص ۲۹۲.